

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

آزاد ل.

۳۱ اگست ۲۰۱۳

افسانه‌های قرآنی

بخش شانزدهم

پیامبرانی که مسلح شدند پیروز شدند و پیامبرانی که سلاح نداشتند از یاد ها رفتند.

ماکیاولی

در این بخش از چند پیامبر نچندان مشهور و مهم می‌نویسم که در باره هر کدام شان دنباله روان اسلامی روایات و نظریاتی داشته و هر کسی از ایشان در باره آنها از هر دشت علفی پیشکش داشته‌اند
نا گفته نباید گذاشت که غرض جلو گیری از طوالت کلام از داستان «موسی» و «هارون» که داستان موسی طی ۳۴ سوره در ۱۴۳ آیت و از هارون برادر او که اسلام او را هم پیامبر میدانند در ۱۴ سوره و بیست آیت در قرآن مفصلاً سرانیده شده، صرف نظر شد، زیرا قسمتی از داستان موسی را چون از جمله شش پیامبر مهم بنی اسرائیل بود در بخش پیامبران نوشته‌ام و هارون برادر موسی همیشه در رکاب «موسی» بوده و یا به اصطلاح عامیانه معاون او بوده است در جمله پیامبران رتبه دوم شمرده شده و اکثراً اسم او در قرآن به ارتباط موسی آمده است نه این که خود او شمشیر زن بوده باشد.

ینا بر ملحوظات غیر محسوس «موسی» شخصی را به نام «یوشع بن نون» از اولاد «افرائیم بن یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم» وصی خود ساخته و پیامبری را به او انتقال داد و وظیفه مهم او توسط **خطاب غیبی** این بود که باید قوم بنی اسر انیل را از رود اردن عبور داده و به سر زمین‌های مقدس رهنمون شود و مناطق شام، کنعان و بیت المقدس را بین شان تقسیم نماید (که این خود داستان جداگانه ای دارد) و یوشع قبل از وفاتش در سال ۱۶۹۳ ق م **سنگی را منحیث شاهد گذاشت** و به قوم خود گفت که بعد از مرگ من پسر من فیحاس که آگاه از اسرار نبوت و رمز های پیامبری می باشد رهبر شما خواهد بود و بر شماست که او را منحیث پیامبر پیروی کنید «فیحاس» چندان یاران و انصاری نداشت و ترسو هم بود و زندگی پیامبری اش را بدون اجرای کدام عمل مثبت با وسواس در بیم و امید گذرانید و قبل از فوت خود رسالت و پیامبری را به پسر خود بشیر انتقال داد تا اگر بتواند کار خیری انجام دهد . اما او هم فقط در کلمه و اسم بدون عمل کرد پیامبر بود تا که فوت شد و همه اسرار پیامبری را به پسرش جبرئیل انتقال داد (البته با جبرئیل ملایکه وحی آورنده!! اشتباه نشود) البته سلسله این نوع

پیامبران بی خصلت نسل اندر نسل ادامه داشت که تشریح زندگینامه و عملکرد های شان که در تورات و قرآن قسماً به شکل افسانه و داستان تخیلی ذکر شده است جز ضیاع وقت چیزی دیگری نمی تواند باشد همه و همه این که فلان بن فلان پیامبر عاشق شد . مریض شد . صلح نمود و فلان و فلان چیزی به درد بخوری نمی توان از آنها به نمایش گذاشت.

پس برویم به سراغ زندگینامه آنهایی که اقلأ بررسی و خواندن زندگی نامه شان به خاطر جالب بودن، با ارزش است که از آن جمله می توان خضر پیامبر، الیاس پیامبر، ذوالقرنین پیامبر که معاصر و تأثیر گذار بر یکدیگر بوده (داستانهای اصحاب اخدود، اصحاب فیل و اصحاب کهف را به آینده می گذاریم) . می رویم سراغ آنها . ابتداء حضرت جلالتماب الیاس : می گویند این آقا از جمله پیامبران مرسل می باشد . یعنی این که توسط خدا بر گزیده شده و رسالت دارد تا دین و مسلکی را به مردم پیشنهاد و آنها را رهنمون شود

«الیاس پسر انفاذا بن هارون» (نمی دانم کدام هارون؟؟) او در خدمت موسی بود . (یعنی یکی از جمله کسانی بود که در خدمت موسی بود) او بعد از مرگ موسی گوشه نشینی اختیار نمود و فقط عبادت می کرد (چون نوبت او در پیامبری نرسیده بود) تا زمانی که احاب بن عمری پس از پدرش پادشاه شد و کفر مردم زیاد گردید ندا آمد و خطاب شد بر پیامبری الیاس عرض رهنمائی مردم (چون دیگر کسی مستحق نبود و او به یک سلسله به پیامبران سابق ارتباط نسلی داشت . او هم پاچه ها را بر زده و شروع نمود به جلب یاران . پیروان و همکاران و مردم بنی اسرائیل را از خداوند ترسانید و بیم داد . احاب پادشاه بنی اسرائیل الیاس را برای پادشاهی خود خطرناک دانست با او بد رفتاری نمود و در نتیجه این بد رفتاری ها باران را خداوند بر قوم بنی اسرائیل قطع نمود و زندگی بر این قوم مشکل شد و خواستند الیاس را به قتل برسانند . جبرئیل فوراً این خبر را به الیاس رسانید و گفت که باید به اردن برود . الیاس هم سفر کرد و به اردن رفت .

در اردن زنی را دید و از او تقاضا نمود که لقمه نانی به او بدهد . زن گفت : فقط کمی آرد و روغن دارم که من و فرزندم را کفایت می کند . الیاس گفت : آن آرد را عوض دو نان سه نان درست کن و یک نان را به من بده . زن هم چنین کرد . بعد از مدتها فرزند آن زن فوت شد و نظر به خواهش زن و تضرع الیاس به در بار خدا پسر او **دو باره زنده شد** و زن به الیاس گفت که تو حتماً پیامبر خدا هستی . خانم احاب پادشاه اسرائیل در صدد قتل الیاس بر آمد و الیاس در مغاره ای پنهان شد و ندا آمد ای الیاس !! بر خیز و عظمت خدا را تماشا کن . زلزله ای شد و طوفانی . ندا در آمد که بنی اسرائیل به عذاب درد ناکی گرفتار شدند و تو بر خیز و به دمشق برو و در آنجا با الشیع تماس حاصل کن و او را به سلطنت بر گزین و به او بگو که گناه کاران را به قتل برساند الیاس پیامبر هم الشیع را پیدا نمود و با او و پنجاه نفر از یاران خود عمامه خود را به آب زد و آب مشتق شد مرکبی ظاهر شد الیاس سوار شد و به آسمان رفت .

الیاس ۲۲ سال مردم را به شریعت موسی دعوت نمود

راوندی می نویسد : الیاس مدتی از بیم مردم در غار کوهی نزدیک شهر پنهان شده و بعضی الیاس را ادیس می دانند و گفته اند از اولاد هارون – یا پادشاه زادگان – یا برادر خضر بود . این الیاس پیامبر یونس پیامبر را که شش ماهه بود و فوت شد نظر به اصرار مادرش دو باره او را زنده ساخت .

الیاس یا الیا (به عبری الیا هو) پیامبر عبر آنی است که برای نجات دین یهوه و مبارزه علیه پرستش بعل به وجود آمد . نام او در عبری معنی (یهوه خدای من است) می باشد . در قرآن از او مثل موسی هم نبی و هم رسول یاد شده است و تعداد زیادی از مسیحیان او را همان یحیی می دانند .

از قاموس الاعلام ترکی نقل شده است: الیاس یکی از انبیای بنی اسرائیل و از اهالی بعلبک بود و ۹ قرن قبل از میلاد در زمان احاب می زیست.

و در قرآن از او در **سوره انعام آیت ۸۵** از جمله صالحان یاد شده است.

در **سوره صافات آیت ۱۲۳ تا ۱۲۹** چنین می خوانیم: و الیاس از پیامبران بود. هنگامی که به قوم خود گفت: چرا نمی ترسید؟ آیا بعل را (به پرستش و خدائی) می خوانید و بهترین آفریدگار را می گذارید. آن خدائی که پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما است. پس او را تکذیب کردند و (باید بدانند که) احضار می شوند (و کیفر تکذیب خود را خواهند دید) مگر بندگان با اخلاص خدا. و نامش را میان آیندگان به جای گذاشتیم. سلام بر الیاس (یا الیاسیان) که ما نیکو کاران را چنین پاداش می دهیم و از بندگان مؤمن ما بود.

ابن مسعود گفته است که الیاس همان ادریس پیامبر است.

ابن اسحق گوید: الیاس بن بستر بن فنحاس بن غیرار بن هارون بن عمران است

کعب گوید: الیاس همان خضر است همه این ها از انبیاء مرسلین هستند.

و هب گفته: که ذوالکفل است (این ذوالکفل یک پیامبر بدون رتبه و مقام است) و ابن عباس گفته است که الیاس نام خضر پیامبر است و در جای دیگری از او نقل شده که الیاس یکی از پیامبران بنی اسرائیل و از فرزندان هارون بن عمران عمو زاده ای یسع است و نسب او چنین است: الیاس بن یاسین بن فنخاص بن عیزار بن هارون بن عمران. معرفی الیاس در قرآن مخصوصاً و در کتاب بعل که مورد پرستش قوم اور بود باعث شد که مفسران و منفعت جویان اسلامی الیاس قرآنی را با الیاس (الیا) ی عهدین یکی شمارند

نظر به تشریحات قرآنی مفسران دچار سر گیچی شده چون شخصیت الیاس با دو پیامبر دیگر یعنی ادریس و خضر شبیه می باشد اما چون قرآن چنین شخصی را پیامبر مستقل دانسته و نامش در ردیف پیامبران برای هدایت یک قوم آمده است مفسران هر چه خواسته اند گفته و نوشته اند.

اکنون می رویم به سراغ دو پیامبر جنجالی بی تأثیر دیگر، که زندگینامه شان با الیاس شکل گرفته است و آن دو عبارت اند از: حضرت خضر و ذوالقرنین

می گویند: خضر از اولاده سام بن نوح و پسر خاله ذوالقرنین بود و گفته اند که خضر هر جا می نشست سبز می شد. تعد ادی هم روایت نموده اند که در تاریخ افسانه ئی ادیان دو نفر به نام های خضر وجود داشته اند. یکی خضر

اکبر که از اولاد سام بن نوح بوده است و خضر ثانی که از انبیای بنی اسرائیل و مصاحب موسی بوده است

خضر از شاهزادگان بود و پدرش مال و نعمت بسیار داشت. اما خضر دوستدار حکمت بود و به راه پیغمبری می رفت و تا در خانواده خود بود به رهنمائی گمشدگان و دستگیری بینوایان می پرداخت و چون به پیغمبری رسید به رهنمائی قوم ذوالقرنین فرمان یافت

ذوالقرنین جهاندار آگاه بود و خضر را گرامی داشت و خدا پرستی او را ستایش کرد و در کارها با وی مشورت می کرد

ذوالقرنین عمر دراز داشت اما او عمر جاودان می خواست و در کتابها خوانده بود که در جهان چشمه ای هست نامش **آب حیوان** یا آب حیات. که هر که از آن بنوشد عمر جاوید یابد. پس راز آن را از خضر پرسید و خضر نشانی هائی را که می دانست می گفت و چون معلوم شده بود که جای چشمه آب حیات در ظلمات است، ذوالقرنین عزم راه کرد و خضر و الیاس را با خود همراه کرد که الیاس نیز از برگزیدگان روزگار بود. مدت ها در سرزمین تاریک جهان گردش کردند و از هر آبی و چشمه ای امتحان کردند اما خوردن آب حیات ذوالقرنین را نصیب نبود و

خضر و الیاس در جست و جو به آب حیات رسیدند و از آن نوشیدند و اثر آن را دانستند و چون به ذوالقرنین خبر رسید هرچه جست و جو کردند دیگر آن چشمه را نیافتند و چون مدت سفر دراز شده بود و آذوقه کم داشتند برگشتند تا دوباره با اسباب فراهم بروند. اما عمر ذوالقرنین به سفر دوباره نرسید و بدینسان خضر و الیاس عمر جاوید یافتند و می‌گویند الیاس در جوانی کشتی بان بود و سفر دریا دوست می‌داشت و بدین سبب وی بیش‌تر در دریاها به سر می‌برد و گمشدگان و درماندگان را راهبری می‌کند و خضر در خشکی‌ها به سر می‌برد و هر که در خدمت مردم و راستی و پاکی کوتاهی نکند و دیدار خضر را دریابد و از او حاجت بخواهد حاجتش برآورده شود و هرچه از او بپرسد جواب درست بشنود.

داستان خضر در آیات ۶۵ تا ۸۲ سوره کهف در قرآن چنین آمده است:

[در آن جا بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که رحمت [و موهبت عظیمی] از سوی خود به او داده، و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم. موسی به او گفت: آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟ گفت: تو هرگز نمی‌توانی با من شکیبایی کنی! و چگونه می‌توانی در برابر چیزی که از رموز آگاه نیستی شکیبایی باشی؟! [موسی] گفت: به خواست خدا مرا شکیبایی خواهی یافت؛ و در هیچ کاری مخالفت فرمان تو نخواهم کرد! [خضر] گفت: پس اگر می‌خواهی به دنبال من بیایی، از هیچ چیز مپرس تا خودم [به موقع] آن را برای تو بازگو کنم. آن دو به راه افتادند؛ تا آن که سوار کشتی شدند، [خضر] کشتی را سوراخ کرد. [موسی] گفت: آیا آن را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی؟! راستی که چه کار بدی انجام دادی! گفت: آیا نگفتم تو هرگز نمی‌توانی با من شکیبایی کنی؟! [موسی] گفت: مرا به خاطر این فراموشکاریم مؤاخذه مکن و از این کارم بر من سخت مگیر! باز به راه خود ادامه دادند، تا این که نوجوانی را دیدند؛ و او آن نوجوان را کشت. [موسی] گفت: آیا انسان پاکی را، بی آنکه قتلی کرده باشد، کشتی؟! به راستی کار زشتی انجام دادی! [باز آن مرد عالم] گفت: آیا به تو نگفتم که تو هرگز نمی‌توانی با من صبر کنی؟! [موسی] گفت: بعد از این اگر دوباره چیزی از تو سؤال کردم، دیگر با من همراهی نکن؛ [زیرا] از سوی من معذور خواهی بود! باز به راه خود ادامه دادند تا به مردم قریه‌ای رسیدند؛ از آنان خواستند که به ایشان غذا دهند؛ ولی آنان از مهمان کردن شان خودداری نمودند؛ [با این حال] در آن جا دیواری یافتند که می‌خواست فروریزد؛ و [آن مرد عالم] آن را برپا داشت. [موسی] گفت: [لااقل] می‌خواستی در مقابل این کار مزدی بگیری! او گفت: اینک زمان جدائی من و تو فرا رسیده؛ اما بزودی راز آنچه را که نتوانستی در برابر آن صبر کنی، به تو خبر می‌دهم. اما آن کشتی مال گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار می‌کردند؛ و من خواستم آن را معیوب کنم؛ [چرا که] پشت سرشان پادشاهی [ستمگر] بود که هر کشتی [سالمی] را به زور می‌گرفت! و اما آن نوجوان، پدر و مادرش با ایمان بودند؛ و بیم داشتیم که آنان را به طغیان و کفر وادارد! از این رو، خواستیم که پروردگارشان به جای او، فرزندی پاک‌تر و با محبت‌تر به آن دو بدهد! و اما آن دیوار، از آن دو نوجوان یتیم در آن شهر بود؛ و زیر آن، گنجی متعلق به آن دو وجود داشت؛ و پدرشان مرد صالحی بود؛ و پروردگار تو می‌خواست آنها به حد بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند؛ این رحمتی از پروردگارت بود؛ و من آن [کارها] را خودسرانه انجام ندادم؛ این بود راز کارهایی که نتوانستی در برابر آنها شکیبایی به خرج دهی! (و این آیات قرآنی است که مسلمان باید به این افسانه‌ها ایمان داشته باشند؟؟) نظریه بعضی از غلامک‌های شیوخ عرب در این باره به اختصار چنین است.

ذوالقرنین یکی از شخصیت‌های قرآن و کتاب مقدس است. به اساس قرآن ذوالقرنین سه لشکر کشتی مهم داشت ابتداء به باختر - بعد به شرق و سر انجام به منطقه ای که یک تنگه کوهستانی وجود داشت او یک انسان خدا

پرست و مهربانی بود و از طریق دادگری منحرف نمی‌شد و به همین جهت مشمول لطف خدا بود، او یار نیکوکاران و دشمن ستمگران و ظالمان بود و به مال و ثروت دنیا علاقه‌ای نداشت، او هم به خدا ایمان داشت و هم به روز رستاخیز، او سازنده سدی بود

داستان ذوالقرنین در **سوره کهف آیات ۸۴ تا ۹۸** به این شرح آمده است:

«از تو در باره ذوالقرنین می پرسند . بگو : بر ای شما چیزی از او می خوانم . ما او را در زمین مکان دادیم و راه رسیدن به هر چیزی را به او نشان دادیم. او نیز راه را پی گرفت . تا به **غروب گاه خورشید رسید . دید در چشمه‌ای گل آلود و سیاه غروب می کند** و در آنجا مردمی یافت. گفتیم : ای ذوالقرنین. می خواهی عقوبت شان کن و می خواهی با آنها به نیکوئی رفتار کن. گفت : اما هر کس که ستم کند ما عقو بنش خواهیم کرد . آنگاه او را نزد پروردگارش می برند تا او نیز به سختی عذابش کند . اما هر کس که ایمان آورد و کار های شایسته کند اجری نیکو دارد . و در باره او فرمانهای آسان خواهیم راند. باز هم راه را پی گرفت تا به مکان بر آمدن آفتاب رسید . دید بر قومی طلوع می کند که غیر از پر تو آن برای شان هیچ پوششی قرار نداده ایم. چنین بود. و ما بر احوال او احاطه داریم. باز هم راه را پی گرفت. تا به میان دو کوه رسید . در پس آن دو کوه مردمی را دید که گوئی هیچ سخنی را نمی فهمند . گفتند : ای ذوالقرنین! یاجوج و ماجوج در زمین فساد می کنند . می خواهی خراجی بر خود مقرر کنیم تا تو میان ما و آنها سدی بر آوری؟ گفت : آنچه پروردگار من مرا بدان توانائی داده است بهتر است . مرا به نیروی خویش مدد کنید . تا میان شما و آنها سدی بر آورم . برای من تکه های آهن بیاورید. چون میان آن دو کوه انباشته شد گفت : بدمید . تا آن آهن را بگذاخت و گفت : مس گداخته بیاورید تا در آن ریزم . نه توانستند از آن بالا روند و نه در آن سو راخ کنند. گفت : این رحمتی بود از جانب پروردگار من و چون وعده پروردگار من در رسید آنرا زیر و زبر کند و وعده پروردگار من راست است.»

غرض جلو گیری از طوالت کلام و دنباله گیری این افسانه قرآنی توجه خوانندگان را به نوشته این جانب در باره ذوالقرنین در بخش پنجم زیر نام (وقایع و حوادث قبل از قیامت) معطوف می دارم چون در آن نوشته مفصلاً از این آقای ذوالقرنین و افسانه او نوشته شده است

البته احادیث زیاد و روایات زیاد تری از پیامبر و دنباله روان اسلام در این باره وجود دارد که نه تنها قابل پذیرش هیچ عقل سالمی نمی باشد بلکه قابل خنده هم است . داستان ذوالقرنین قبل از اسلام وجود داشته به چنین موجودی در قدیمها باور داشتند

تعبیر ها و روایات دنباله روان اسلام مشخصات ذیل به ذوالقرنین ارتباط میگیرد:

او شخصی بوده با تاج و کلاه با دو شاخ

او انسان یکتا پرست و مهر بانی بود و مشمول لطف خدا بود. او به خدا ایمان داشت و هم به روز رستاخیز افسانه این سه پیامبر بدون درجه را با رفتن الیاس به آسمان و نا پدید شدن خضر از نظر مردم و مرگ سکندر ذوالقرنین را در همین جا خاتمه بخشیده و فقط غرض معلومات خوانندگان عزیز و علاقه مندان چنین نوشته ها توجه شان را به نوشته های قبلی بنده مثل افسانه های شیطان – ملائیک و ارواح زیر عنوان (شیطان، فرشته و ملائیک در قرآن و اسلام) و راجع به جن و افسانه های آن زیر عنوان (جن در قرآن و اسلام) که به شکل مفصل تر با آیات و سوره های قرآنی تحلیل به عمل آمده است، معطوف می دارم . خوانندگان ارجمند می توانند با نگاهی بر آن نوشته ها در آرشیف همین پورتال آزدگان و با خواندن آن همه افسانه های خرافی خود را مشغول دارند

این همه افسانه و داستان مندرج قرآن حجم آنرا ضخیم تر ساخته است و من از نوشتار آن همه داستان سرائی محمد

در قرآن منصرف شده و همین قدر را مشت نمونه خروار به هموطنان گرانمایه ام تقدیم داشتم امیدوارم تا آیت الله، حجت الاسلام، مولوی، ملا و یا حتی چلی اسلامی اگر در باره حکمت این همه خرافات افسانه‌های بابلی و یهودی مندرجه در قرآن چیزی می دانند فقط غرض روشن شدن ذهن من و هموطنان گرانمایه خوشباورم که همیشه متن عربی قرآن را خوانده و از مفهوم و معنی آن اطلاعی ندارند بنویسند. مگر آنها داکتران، پرو فیسوران اسلامی خود را قلمداد نمی نمایند؟؟ فقط برای خدمت نمودن به اسلام عزیز شان هم اگر باشد لطفاً قلم رنجه فرموده و چیزی در باره بنویسند!!!؟؟

ختم

در نوشتن این همه افسانه‌های قرآنی از منابع ذیل استفاده شده است:

قرآن- اصول کافی جلد ۱ - الکشاف ج ۳ - لسان العرب ج ۴ - ابن خلدون ج ۲- طبقات الکبرا ج ۱ - کتاب تاریخ اعراب - پرو فیسور حیثی قصص الانبیا- فروغ کافی ج ۲ مجمع الابیان ج ۸ - تاریخ طبری ج ۱- تفسیر نمونه - مکارم شیرازی - اثبات الوصیه مسعودی ص ۲۲ - تفسیر المنار ج ۸ - قصص الانبیا ج ۲- باز نگری تاریخ انبیاء در قرآن - کتاب مقدس - عصر قدیم و عصر جدید - ویکیپدیا دانشنامه آزاد